



## غرور و سقوط؛ نقدی بر خاطرات آنتونی پارسونز و اسپین سفیر انگلیس در ایران

مصطفی جوان<sup>۱</sup>

### چکیده

تاریخ واقعی را هنگامی می‌توان صحیح به نگارش درآورد که متکی بر منابع متقن و اصلی باشد. یکی از منابع اصلی پژوهش‌های تاریخی، خاطرات می‌باشد. خاطرات برای پژوهش‌های تاریخی هم‌چون مصالحی هستند که مورخ با استفاده از آنها به بازسازی تاریخ می‌پردازد. خاطره‌نویسی از یک طرف بخش بزرگی از زوایای پنهان تاریخ هر ملت که به هر علل در مکتوبات و مدارک و منابع اسنادی و نوشتاری آن ملت ناشناخته مانده است را منتشر می‌نماید؛ از طرف دیگر می‌توان از طریق بررسی آن، تجربیات گذشتگان را به آیندگان انتقال داد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، چند تن از سفرای خارجی خاطرات خویش را منتشر کرده‌اند. یکی از اینها آنتونی پارسونز (۹ سپتامبر ۱۹۲۲-۱۳ اوت ۱۹۹۶)، آخرین سفیر انگلیس در ایران، می‌باشد. وی در خاطرات خویش با عنوان «غرور و سقوط» به حوادث و رخداد‌های دوران سفارتش در ایران طی سالهای ۱۹۷۹-۱۹۷۴ م/۱۳۵۷-۱۳۵۲ پرداخته است. سؤال اصلی مقاله حاضر این است که آنتونی پارسونز در دوران سفارتش در تهران چه روایتی از تحولات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ایران داشته است؟ اهمیت این خاطرات از این حیث است که وی کوشیده تا مشاهدات خود را درباره‌ی اشخاصی نظیر: خاندان سلطنتی، رجال مملکتی، سفرا و نمایندگان خارجی، همچنین حوادث رخ داده طی مأموریتش در ایران را تشریح و تبیین نماید. یافته‌های این بررسی نشان می‌دهد کتاب «غرور و سقوط» با وجود داشتن اشتباهات تاریخی و مفهومی، تحریف واقعیت‌های تاریخی، تناقض و جانبداری یک جانبه از پهلوی، عدم ارائه اسناد و مدارک متقن برای اثبات مطالب کتاب، به علت اینکه نویسنده به عنوان سفیر یک کشور تأثیر گذار اروپایی در تهران شاهد و ناظر اتفاقات سیاسی، اجتماعی کشور بوده است، اطلاعات نابی را به خواننده انتقال می‌دهد. نگارنده در این مقاله تلاش نموده است با روش توصیفی - تحلیلی و با استناد به منابع مستدل به نقد این کتاب از سه منظر شکلی، روشی و محتوایی بپردازد.

**واژه‌های کلیدی:** آنتونی پارسونز، نقد خاطرات، حکومت پهلوی، امام خمینی، انقلاب اسلامی.

۱. دانش آموخته دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه خوارزمی [m.javan1979@yahoo.com](mailto:m.javan1979@yahoo.com)

یکی از منابع تاریخی هر ملتی، خاطرات منتشر شده می‌باشد. خاطرات توسط افراد با انگیزه‌های متعددی نوشته می‌شوند که مهم‌ترین آنها عبارتند از: عبرت‌آموزی، یادگاری برای نسل‌های آینده، تبرئه‌ی خویش، افشاگری، درخواست مؤسسات و نهادها و... البته همیشه میان انگیزه‌های نام‌برده شده، مرزی مشخص نمی‌توان کشید. در مجموع خاطرات به هر انگیزه‌ای که نوشته شوند، از آنجا که انواع اطلاعات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، نظامی و... را دربردارند در ردیف مهم‌ترین منابع مورد استفاده‌ی تاریخ‌نگاران هستند.

پیروزی انقلاب اسلامی منشأ تحقق وقایعی سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی در ایران گردید که آن وقایع در فهرست مطالعات تاریخی جای گرفت. در تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی جریان‌های مختلفی قابل شناسایی هستند که در دو طیف موافقان انقلاب اسلامی (جریان‌های اسلامی) و مخالفان انقلاب اسلامی و حامیان سلطنت پهلوی (جریان‌های وابسته به خاندان پهلوی، سلطنت طلبان، تاریخ‌نگاران غربی، مؤسسات مطالعاتی و تاریخ شفاهی مستقر در خارج از کشور) گنجانده می‌شوند. از میان مخالفان انقلاب اسلامی وابستگان خارجی مورد توجه است، به ویژه خاطرات افرادی که در جریان انقلاب اسلامی شاهد و ناظر آن بوده‌اند از اهمیت بسیاری برخوردار می‌باشد. در واقع مطالعه‌ی دقیق و نقادانه‌ی این دسته از آثار می‌تواند گامی مهم در تبیین چرایی و چگونگی انقلاب اسلامی و شناخت هرچه بیشتر آن باشد.

خاطرات آنتونی پارسونز، با عنوان «غرور و سقوط» از این دسته آثار می‌باشد. پارسونز با روشی توصیفی-تحلیلی خاطرات خویش را نوشته و در کتابش کوشیده است تا مشاهدات خود درباره‌ی اشخاصی، نظیر: خاندان سلطنتی، رجال مملکتی، سفرا و نمایندگان خارجی، همچنین حوادث رخ داده طی اقامت پنج ساله‌اش در ایران از جمله: فراز و نشیب‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی؛ اقدامات شاه؛ چگونگی تعارضات بین رژیم و مخالفانش؛ تظاهرات و نظایر اینها را تشریح و تبیین نماید. او سعی کرده است خاطراتش را همراه با تحلیل حوادث به نگارش در آورد. کتاب حاضر با وجود داشتن اشتباهات تاریخی و مفهومی، تحریف واقعیت‌های تاریخی، دروغ‌پردازی و جانبداری یک‌جانبه از عناصر رژیم پهلوی، عدم ارائه سند و مدرک متقن برای اثبات گفته‌های خویش، به خاطر اینکه نویسنده‌ی کتاب به عنوان سفیر انگلیس در تهران طی سالهای ۱۹۷۴-۱۹۷۹ بوده است، اطلاعات نابی را از حوادث داخلی و خارجی طی سال‌های مذکور به خواننده انتقال می‌دهد.

## الف) معرفی نویسنده

آنتونی پارسونز (۹ سپتامبر ۱۹۲۲ - ۱۳ اوت ۱۹۹۶) از سال ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۹ سفیر انگلیس در ایران بود<sup>۱</sup> و قبل از احراز سمت

1. <http://www.NewYorkTimes.com>



سفیر انگلیس در ایران در کشورهای ترکیه، اردن، مصر، سودان و بحرین نیز به این منصب گماشته شده بود. آخرین سمت وی قبل از سفارت انگلیس در ایران، معاونت امور خاور میانه در وزارت خارجه‌ی انگلستان بود. پارسونز در اوایل سال ۱۹۷۹، کمی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی به لندن بازگشت و تا سال ۱۹۸۲ ریاست هیئت نمایندگی انگلستان در سازمان ملل متحد را بر عهده داشت. وی در این سمت نیز با مسائل مربوط به ایران، از جمله ماجرای گروگانگیری و جنگ ایران و عراق سر و کار داشت. آخرین سمت رسمی پارسونز مشاور مخصوص مارگارت تاچر<sup>۱</sup> نخست وزیر انگلستان در امور خارجی بود. وی در سال ۱۹۸۳ بازنشسته شد این کتاب نخستین اثر او درباره‌ی مأموریت‌های سیاسی‌اش در خارج از انگلستان می‌باشد.

### ب) معرفی کتاب

کتاب «غرور و سقوط» خاطرات آنتونی پارسونز<sup>۲</sup>، آخرین سفیر انگلیس در دوره پهلوی دوم در ایران می‌باشد که برای اولین بار در لندن به سال ۱۹۸۴ م (۱۳۶۲ ش) به زبان انگلیسی با عنوان «*The Pride and the Fall*» از سوی انتشارات *Jonathan Cape* به چاپ رسید. این کتاب نخستین بار در سال ۱۳۶۳ در ایران توسط دکتر منوچهر راستین به فارسی برگردانده شد و انتشارات هفته آن را به چاپ رساند. سید محمد صادق حسینی عسکرانی، در سال ۱۳۹۰ این کتاب را مجدداً ترجمه نموده و مرکز اسناد انقلاب اسلامی آن را منتشر کرد. ناقد با توجه به متن کامل ترجمه شده کتاب غرور و سقوط و همچنین فونت خوانای آن و رعایت اسلوب نگارشی و ویرایشی توسط مرکز اسناد انقلاب به نقد این کتاب پرداخته است.<sup>۳</sup>

کتاب با مقدمه‌ی ناشر، پیشگفتار مترجم و مقدمه‌ی پارسونز آغاز و شامل هفت فصل می‌باشد. فصل اول با عنوان «زمینه‌ی مأموریت من»، به چگونگی اعزام پارسونز به عنوان سفیر انگلستان به ایران و همچنین به اقدامات و اهداف وی در طی دوران سفارتش پرداخته است. فصل دوم با عنوان «(۱۹۷۵-۱۹۷۴)»، به شعار تمدن بزرگ شاه، افزایش قیمت نفت، مهاجرت روستائیان به شهر، مبارزه گروه‌های مخالف بر علیه شاه و تأسیس حزب رستاخیز اختصاص یافته است. فصل سوم با عنوان «رژیم پهلوی»، به ماهیت رژیم پهلوی (شاه، دربار، خانواده سلطنتی، دولت، نیروهای مسلح، ساواک) می‌پردازد. پارسونز در فصل چهارم با عنوان «سفارت»، به برنامه‌های اقتصادی و فرهنگی سازمان‌های دولتی و نیمه دولتی مرتبط با سفارت انگلستان در ایران طی سال‌های مذکور پرداخته است. فصل پنجم با عنوان «(۱۹۷۷-۱۹۷۶)»، به حوادث و رخداد‌های صورت گرفته طی سال‌های مذکور

1. Margaret Thatcher

2. Anthony Parsons

۳. کتاب منتشر شده توسط انتشارات راستین با فونت قلمی کمتر خوانا و عدم رعایت ویرایش ادبی تایپ شده است که خوانش آن برای ناقد دشوار بود. همچنین مترجم کتاب در مقدمه کتاب سخن از حذف برخی عبارات پارسونز در کتاب را مطرح نموده است که این امر باعث عدم مراجعه صاحب این قلم به آن کتاب شد. (جهت اطلاع، رک: مقدمه کتاب، ص ۷)



چون: انتخابات مجلس بیست و چهارم شورای ملی، پیروزی کارتر در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، استعفای هویدا از نخست وزیر، دولت آموزگار، سفر شاه به آمریکا، جشن هنر شیراز، سفر کارتر به ایران و دیدار با شاه می‌پردازد. پارسونز در فصل ششم از کتابش با عنوان «۱۹۷۸-۱۹۷۹»، به حوادث و رخداد های صورت گرفته طی سالهای مذکور چون: حادثه سینمارکس آبادان، نخست وزیر شریف امامی، واقعه خونین ۱۷ شهریور، هجرت امام خمینی (ره) به پاریس، اعتصابات و تظاهرات مردمی، وضعیت شاه، دولت و ارتش در بحبوحه انقلاب، ۱۳ آبان، خروج شاه از کشور، تشکیل دولت بختیار و سرانجام خروج خویش از کشور در ۲۱ دی ماه پرداخته است. در فصل هفتم با عنوان «نگاهی به گذشته»، نویسنده به تحلیل حوادث رخ داده و واکنش شاه به آنها در آن زمان پرداخته است. سرانجام کتاب با سخن آخر که جمع بندی و نتیجه گیری پارسونز از دوران اقامتش در ایران است خاتمه می‌یابد.

کتاب مذکور به عنوان منبعی مهم برای تحلیل وقایع انقلاب اسلامی و علل سرنگونی رژیم شاه جهت استفاده محققین ایرانی و خارجی مورد توجه قرار گرفته است که دارای نقاط قوت و ضعف متعددی است که از سه جنبه شکلی، روشی و محتوایی می‌توان به نقد آن پرداخت.

### نقد محتوایی

نقد علمی از راهکارهای مناسب در مواجهه با آثار پژوهشی در حوزه‌های مختلف تحقیق است که ضمن نشان دادن نقاط قوت و ضعف آن آثار بر غنای علوم مختلف می‌افزاید. این مسأله به خصوص در حوزه علوم انسانی و علم تاریخ بیشتر نمایان است. نقد یک اثر، واکاوی زوایای پنهان و آشکاری است که یک متن به مثابه یک موضوع، آگاهانه یا به گونه‌ای ناخودآگاه اسیر امری غیرواقعی شده است، امری که نقد در پی آشکار کردن آن است.

نگارنده در این قسمت می‌کوشد تا مواردی را که در حوزه نقد محتوایی معطوف به درون مایه‌ی کتاب چون صحت تعاریف، صحت استنادات تاریخی، عدم ارائه سند و مدرک متقن، صدق نظریات و استدلال‌ها، اشتباهات تاریخی و مفهومی، تحریف واقعیت‌های تاریخی، دروغ‌پردازی، جانبداری یک‌جانبه از عناصر رژیم پهلوی است مورد توجه قرار دهد. در این قسمت سعی شده است به منظور انسجام متن و جلوگیری از تشویش ذهن خواننده، بخش محتوایی در قالب محورهای اصلی نقد ارائه شود. در مجموع نکات قوت، ضعف و ایرادات وارده به کتاب را از نظر محتوایی می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

### الف) نقاط قوت

درباره نویسنده کتاب توضیحات لازم در مباحث مقدماتی داده شده است و با توجه به اینکه وی هم به عنوان سفیر انگلیس از افراد صاحب نقش در جریان انقلاب اسلامی ایران وهم دست اندرکار، شاهد و ناظر بسیاری از اتفاقات بود کتاب او اهمیت



می‌یابد. اما لازم است درباره‌ی اطلاعات حائز اهمیت کتاب نیز مطالبی مطرح شود و نکات قوت و اهمیت کتاب از حیث محتوا بررسی شود. محتوای کتاب درباره‌ی روابط ایران و انگلیس در اواخر دوره‌ی پهلوی دوم و سیاست و رفتار انگلیسی‌ها در جریان انقلاب اسلامی ایران می‌باشد که منبعی سودمند به حساب می‌آید. وجود اطلاعات منحصر به فرد در کتاب اهمیت آن را مضاعف می‌سازد؛ اطلاعاتی که اشارت گونه به آنها پرداخته شده است. با این اثر می‌توان مندرجات آثار مشابه و هم طراز را تا حدودی مقایسه نمود. نویسنده در مواردی از روایتگری صرف وقایع خارج شده و به نقد و تحلیل سیاستها و رفتارها پرداخته و در قسمتهایی از خاطراتش مطالب واقع بینانه‌ای را مطرح کرده است.

پارسونز به خوبی علت اهمیت ایران را برای انگلیس مطرح کرده است. با مطالعه این مطلب به خوبی ماهیت استعماری آن کشور مشخص می‌شود: "ایران تمامی جاذبه‌ها و افسون‌گری‌هایی را که طی قرن‌ها، برای هر انگلیسی دیگری اغواکننده بود، برای من داشت؛ ضمن اینکه، برای من که اطلاعاتم درباره‌ی ایران با واسطه و غیر مستقیم بود، این هیجان بیشتر می‌نمود. من همچنین در حدود سه سال ضمن کار در قسمت امور خاورمیانه در وزارت خارجه، مستقیماً با تدوین سیاست بریتانیا در امور مربوط به ایران سر و کار داشتم و از اهمیت این کشور برای انگلستان - به‌عنوان یک منبع مهم نفت خام، یک متحد استراتژیک در این بخش آشفته و متلاطم از جهان و یک بازار در حال گسترش سریع برای صادرات انگلستان، چه صادرات کالاهای مصرفی و چه صادرات کالاهای نظامی - به‌خوبی آگاه بودم." (پارسونز، ۱۳۹۰: ۲۱)

اذعان پارسونز به نوع رفتار شاه و نگرانی وی از خلأ قدرت پس از خروج از قدرت از دیگر نکات می‌باشد. "...نگرانی عمده‌ی ما آن بود که رژیم بیش از اندازه به شخص شاه وابسته شده بود و خروج ناگهانی او از صحنه، خواه بر اثر ترور، خواه بر اثر بیماری و یا بر اثر حادثه، خلأ قدرت خطرناکی به وجود می‌آورد. دیگر اینکه احساس می‌کردیم شاه روزبه‌روز در جامعه منزوی‌تر و از این رو، به ارتش و نیروهای امنیتی خود متکی‌تر می‌شود. به دشواری می‌توانستیم باور کنیم که شاه چگونه انتظار دارد دیدگاه او مبنی بر تحول اساسی اجتماعی و اقتصادی جامعه‌ی ایرانی بدون تحول سیاسی ملازم با آن، و بدون مشارکت مردم در فرآیند تصمیم‌گیری که بر روی زندگی‌شان تأثیر بسزایی نیز داشت، فهمیده و درک شود..." (پارسونز، ۱۳۹۰: ۲۳)

نگاه نقادانه پارسونز به سیاستها و برنامه‌های سیاسی و فرهنگی شاه از دیگر قسمتهای بارز کتاب خاطرات اوست. هرچند وجود مطالب انتقادی در کتابی که بعد از سقوط رژیم پهلوی منتشر شده است شاکار نیست، اما در عین حال او با این شیوه توانسته است به ریشه‌یابی و تحلیل سقوط رژیم پهلوی پردازد. چنین نگاهی به ارزش و اهمیت کار می‌افزاید. البته با وجود چنین ارزشی نباید جانب احتیاط را از دست داد زیرا پارسونز خاطراتش را بعد از سقوط حکومت پهلوی منتشر کرده است. از جمله موارد قابل اشاره می‌توان به نقد ساختار سیاسی رژیم توسط وی اشاره کرد او می‌نویسد: "شاه محبوب نبود و احتمالاً فقط در میان ثروتمندان تازه‌به‌دوران‌رسیده، طبقه‌ی متوسط جدید و کارگران صنعتی طرفدارانی داشت. دانشجویان و طبقات مذهبی دشمن او بودند. تعداد محدودی گروه‌های تروریستی وجود داشت که دست به خشونت می‌زدند و تورم، انتظارات رو به رشد تمامی



طبقات جامعه را برآورده نساخته و آنان را مأیوس و نا امید می‌کرد. دولت، سرکوبگر، فاسد و در بسیاری حوزه‌ها بی‌کفایت و نالایق بود. اما شاید از همه چیز مهم‌تر، ناتوانی و شکست شاه در جلب همکاری مردم بود.

چاپلوسی و تن‌دادن [به تصمیمات و اوامر] بزرگ‌ترین برگ برنده [برای بعضی‌ها] بود، درحالی‌که انفعال و بی‌ارادگی شدید و ملال‌انگیز، شایع‌ترین امر بود. شاه از مردم می‌خواست که در کلیه سطوح [از جمله در سیاست]، ابتکار و خلاقیت بیشتری به خرج دهند، اما حاضر نبود [مقداری از] قدرت را به دیگران تفویض نموده و مردم را در تصمیم‌گیری مشارکت دهد. او آن قدر در تحقق بخشیدن به رؤیاهای خود عجز بود که نمی‌توانست تأخیرهای ناشی از مباحثات عمومی و اظهارنظر مردم درباره‌ی این برنامه‌ها را تحمل کند. ... پارلمان بیش از پیش نقش مُهر تأیید بر تصمیمات شاه را بازی می‌کرد... (پارسونز، ۱۳۹۰: ۳۲-۳۳) ... مطبوعات بیشتر مهار شده و عملاً به صورت مشت‌ی لوح کاغذی تملق‌گو درآمده بودند. با دانشجویان ناراضی مانند دشمن کشور رفتار شده و سرکوب و خشونت پلیس بدون هیچ محدودیتی علیه آنان به کار گرفته می‌شد. ساواک بیشتر از قبل، همه‌جا حاضر بود و تمامی شرارت‌ها و مضرات یک حکومت پلیسی، کشور را تحت تأثیر قرار داده بود. (پارسونز، ۱۳۹۰: ۴۰) پارسونز تأسیس حزب رستاخیز توسط شاه را مورد تمسخر قرار می‌دهد و طی تحلیلی درباره ماهیت و هدف از ایجاد این حزب می‌نویسد: "به موازات این استفاده‌ی بی‌رحمانه از قوه‌ی قهریه و سرکوب، شاه در مارس ۱۹۷۵ به صورت کاملاً دلبخواهی و مستبدانه تصمیم‌گرفت نظام چند حزبی را (که در حد یک نمایش خنده‌آور و مسخره‌نزل نموده بود) منسوخ کرده و به جای آن، یک نظام تک‌حزبی «تجدید حیات ملی» (حزب رستاخیز) به‌وجود آورد. این حزب، حزب رستاخیز نبود؛ در واقع «حزب شاه» بود، چرا که تمامی ایرانیان وفادار [به سلطنت] باید به آن می‌پیوستند. به‌طور مسخره و غیرمعقولانه‌ای قرار شد کسانی که از پیوستن به این حزب امتناع نمایند، بتوانند رسماً گذرنامه گرفته و جلا‌ی وطن کنند. هدف از انجام این کار، بسیج کل کشور در چارچوب حزب رستاخیز و در جهت افکار و سیاست‌های شاه بود. فقط به انتقاد سازنده در چارچوب حزب اجازه‌ی ابراز داده می‌شد. اگرچه در ظاهر تشویق هم می‌شد و کسانی که خارج از چارچوب حزب به انتقاد از آن می‌پرداختند، برچسب خائن دریافت می‌کردند. اما این آزمون هم مانند بسیاری از موارد قبلی، نتوانست موفقیتی کسب کرده و حرکت رژیم را تسریع کند." (پارسونز، ۱۳۹۰: ۴۰-۴۱)

پارسونز هم چنین در مورد برگزاری جشن هنر شیراز می‌نویسد: "جشن هنر شیراز در سال ۱۹۷۷ از نظر اهانت به ارزش‌های اخلاقی ایرانیان، بی‌نظیر بود. به‌عنوان مثال، طبق گفته‌های یک شاهد عینی، نمایشی اجرا شده بود که شرارت و آثار شوم حکومت نظامی و اشغال کشور توسط بیگانگان را نشان می‌داد. کمپانی اجراکننده‌ی این نمایش، یک باب مغازه را در خیابان اصلی بازار شیراز برای اجرای نمایش اجاره کرده بود و نمایش، نیمی در داخل مغازه و نیمی در پیاده‌رو اجرا می‌شد. یکی از صحنه‌ها که در پیاده‌رو اجرا می‌شد، تجاوز به عنف بود که به صورت کامل (نه به‌طور نمایشی و وانمودسازی) به‌وسیله‌ی یک مرد (کاملاً عریان یا بدون شلوار- درست به‌خاطر ندارم) و یک زن که لباسش به‌وسیله‌ی مرد متجاوز چاک داده می‌شد انجام می‌گرفت... به یاد

دارم که این موضوع را برای شاه خاطر نشان ساخته و اضافه نمودم اگر چنین نمایشی به طور مثال در خیابان اصلی شهر «وینچستر» اجرا می‌شد (چون شیراز هم تراز شهری در انگلیس است که در آن کلیسای جامع قرار دارد)، هنرپیشگان و حامیان مالی آنان دچار مشکل می‌شدند. شاه از روی چشم‌پوشی و مسامحه نسبت به حرف من، فقط مدتی خندید. " (پارسونز، ۱۳۹۰: ۹۷-۹۸)

پارسونز در تحلیلی دیگر علت قیام مردم و بعضی از گروه‌های سیاسی را چنین مطرح می‌کند: "سنگینی بار تحلیل‌های من در گفتگوهایم با شاه از آنجا نشأت می‌گرفت که طغیان و فورانِ خشم‌آلود احساسات ملت، نتیجه‌ی طبیعی پانزده سال سرکوب شدیدی بود که او بر مردم ایران وارد کرده و فشار ناشی از فرایند مدرنیزاسیون مد نظر او هم به این عامل افزوده شده بود. از آنجا که [اجرای فرایند] مدرنیزاسیون علیه نیروهای سنتی ایران خشونت به خرج داده و نابرابری در ثروت آشکاری را سبب شده و اوضاع مصیبت‌باری را برای فقیران حومه‌ی شهر رقم زده بود، تعجبی نداشت که موج هیجان و طغیان احساسی [این دسته از مردم] با موج مخالفت جناح مخالف شاه یکی شده باشد. این حقیقت که فقط خود شاه آماج حملات قرار می‌گرفت هم طبیعی بود. سال‌ها بود که او خود را رهبری یگانه و الهام‌بخش برای کشور معرفی نموده و ارزش و جایگاه نخست‌وزیران و اعضای پارلمان را در حد صفر تنزل داده بود. در روزهای خوشی، تمامی افتخارات و امتیازات را از آن خود دانسته و لذا بدیهی بود که در ایام بد و نامیمون نیز، تمامی تقصیرها به گردن او بیفتد. اکنون نتایج حاصل از حذف عامدانه‌ی تمامی واسطه‌های بین خودش و مردم او را شدیداً رنج می‌داد. انقلاب شاه و ملت به ضرر خودش تمام شده بود." (پارسونز، ۱۳۹۰: ۱۴۰-۱۴۱)

پارسونز در عظمت راهپیمایی تاسوعا و عاشورا در سال ۱۳۵۷ و طبقات شرکت‌کننده در این تظاهرات می‌نویسد: "راهپیمایی‌های تاسوعا و عاشورا از نظر عظمت، نظم و اتحاد در هدف، حیرت‌انگیز بود... تخمین عامه‌پسندانه‌ای که جمعیت راهپیمایان را در هر روز یک تا یک و نیم میلیون برآورد کرده بود، چندان گزاف بود. هر گروهی پرچم و نماد و همچنین شعار مخصوص به خود داشت. «مرگ بر شاه خونخوار»، «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» و «[امام] خمینی رهبر ماست» معمول‌ترین و رایج‌ترین شعارها بود... قسمت اعظم راهپیمایان را پیشه‌وران و کاسبان بازاری تهران به همراه خانواده‌هایشان تشکیل می‌دادند. این‌ها ارادل و اوباش نیمه‌گرسنه‌ی حلبی‌آبادها نبودند، بلکه هزاران هزار فرد خوش‌پوش، سالم، مادرانی که بچه به بغل بودند یا دست بچه را در دست داشتند و کلاً بدنه‌ی اصلی جامعه‌ی سنتی و شهرنشین ایران بودند که از مقابل دیدگان ما عبور می‌کردند... آن روز شاهد صحنه‌هایی بودم که هرگز فراموش نمی‌کنم..." (پارسونز، ۱۳۹۰: ۱۶۸-۱۶۹)

### ب) نقاط ضعف

با وجود نقاط قوتی که کتاب غرور و سقوط دارد ضعف‌ها و نارسایی فراتر از آن است. در ادامه مطلب به توضیح آنها پرداخته می‌شود:

#### ۱. تحریف واقعیت‌های تاریخی

پارسونز در پاره‌ای موارد به دلیل ناآگاهی و دسترسی نداشتن به منابع دست اول و یا به عمد و با هدف تحریف تاریخ در بیان رویدادها و اتفاقات تاریخی دچار اشتباهات فاحشی شده است. وی در قسمتی از خاطراتش به تحریف پرداخته است. به عنوان مثال در صفحه ۲۴ کتاب می‌نویسد: "...ما متهم بودیم که پدر شاه را بر سر کار آورده و البته مستقیماً در تبعید او به سال ۱۹۴۱ و موفقیت پسرش دخالت مستقیم داشتیم." در واقع هدف پارسونز که در جهت سیاست رسمی انگلستان بوده، تبرئه‌ی انگلیسی‌ها از اتهام یا مشارکت در طرح به قدرت رساندن و بر اندازی رژیم پهلوی می‌باشد. با توجه به اسناد و مدارک مستند و متقن انگلیسی‌ها طی کودتایی رضاخان را به قدرت رساندند و در تبعیدش نیز نقش داشتند. کودتای ۱۲۹۹ ش که ریل‌گذاری برای تغییر سلطنت در ایران و شکل‌گیری حکومتی وابسته بود با برنامه‌ریزی مستقیم انگلستان و توسط قوای قزاق با رهبری نظامی رضاخان میرپنج و هدایت سیاسی سیدضیاءالدین طباطبایی صورت گرفت. بررسی این کودتا بدون در نظر گرفتن مناسبات جهانی و نقش مستقیم دول استعماری در این حادثه ارزش چندانی نخواهد داشت. در سال‌های پس از مشروطه، بحران‌های اقتصادی و هرج و مرج سیاسی و اجتماعی ایران را در آستانه‌ی تجزیه و فروپاشی قرار داده بود و ایران بیش از گذشته در برابر قدرت‌های استعماری و بیگانه‌ی روس تزاری و انگلستان ضعیف و آسیب‌پذیر شده بود، به‌گونه‌ای که در جنگ جهانی اول مقدرات دولت‌های ایران عملاً در اختیار سفارتخانه‌های این دو کشور بود. (رحمانیان، ۱۳۹۱: ۱۷)

اگر شرایط همان‌گونه پیش می‌رفت ایران در عمل میان روس و انگلیس تقسیم می‌شد و قرارداد ۱۹۰۷ و شکل تکمیل شده آن، قرارداد سرّی ۱۹۱۵ م، تحقق می‌یافت. اما انقلاب ۱۹۱۷ م روسیه و فروپاشی تزارها و قدرت‌گیری کمونیست‌ها روابط بین‌المللی را دچار تغییرات گسترده کرد. این تغییرات به طور مستقیم بر نقش و جایگاه ایران در عرصه سیاست بین‌المللی تأثیر نهاد و سیاست قدرت‌های بیگانه را در آسیا و ایران با دگرگونی‌های بنیادی همراه ساخت. لنین تمام قراردادهای استعماری کشورش با ایران را لغو کرد و برای تبلیغ و گسترش مرام کمونیستی دست دوستی به سوی ایران دراز کرد. (ژرژلنچافسکی، ۱۳۵۱: ۶۴)

دولت استعماری انگلیس از این تبلیغات به شدت احساس نگرانی کرد و سیاست خود را در مورد ایران تغییر داد. اولین نقشه‌ی انگلستان برای جلوگیری از گسترش نفوذ شوروی و انقلاب کمونیستی در ایران، انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ با هدف به قیومیت درآوردن کامل ایران بود. (اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا، ج ۲، ۱۳۶۸: ۱۷) این قرارداد به دلیل مخالفت‌های عمومی ایرانیان و همچنین برخی مخالفت‌های کشورهای قدرتمند آن روزگار ملغی اعلام شد. از این زمان به بعد طرح کودتای ۱۲۹۹ توسط انگلیسی‌ها ریخته شد و هدف غایی آنها روی کار آوردن دولت مرکزی مقتدر و مستبد مبتنی بر ارزش‌ها و آرمان‌های ناسیونالیستی بود تا هم از نفوذ کمونیسم جلوگیری کند (رحمانیان، ۱۳۹۱: ۱۹) و هم بتواند میرزا کوچک خان جنگلی و نیروهایش را سرکوب کرده و دیگر جنبش‌های آزادی‌خواهانه را که تهدیدی برای منافع انگلستان بود، از میان بردارد. (کدی، ۱۳۷۵: ۱۵۲ - ۱۵۴) روایت‌های اردشیرجی نمایانگر نقش مستقیم دولت انگلستان در وقوع کودتای ۱۲۹۹ است. وی اذعان می‌دارد هنگامی که ژنرال آیرون ساید به ایران آمد، به دستور وزارت جنگ انگلیس و نایب السلطنه هند به همکاری نزدیک با





آیرون سایید پرداخته است و رضا خان را به آیرون سایید معرفی کرده است. (رحمانیان، ۱۳۹۱: ۳۲) حتی محققینی همچون پرواند آبراهامیان هم نتوانستند رابطه بین رضاخان و انگلیسی‌ها را کتمان کنند: "رضا خان با پشتیبانی افسران ژاندارمری و مشاوران نظامی انگلیس در شب سوم اسفند به تهران رسید." (آبراهامیان، ۱۳۸۷: ۱۴۷)

آنتونی پارسونز در قسمتی دیگر از کتاب خاطراتش در صفحه ۳۷ واقعات تاریخی را وارونه جلوه داده و به دفاع از اصلاحات ارضی، نتایج و پیامدهای آن می‌پردازد: "به اعتقاد من، روستائیان و عشایر ایران... در دوران حکومت پهلوی‌ها وضعیت زندگی بهتری نسبت به گذشته داشتند... اکنون دیگر در همه‌ی روستاها، مدارس روستایی، در مانگاه‌های کوچک و در برخی آب لوله کشی و برق هم وجود داشت. راه‌های فرعی‌ای ساخته شده بود... روستائیان دیگر رعیت و برده‌های مالکین غایب و مباحران ظالم و ستمکار آنان نبودند."

یکی از ادعاهای پارسونز اجرای سیاست اصلاحات ارضی از سوی محمدرضا شاه با هدف صاحب زمین کردن روستائیان و کشاورزان و از میان برداشتن مناسبات ارباب رعیتی و هم چنین بهبود شرایط رفاهی زندگی مردم در روستاها بود. در پاسخ به چنین مدعایی با استناد به منابع می‌توان گفت که تا پیش از دهه چهل شمسی روستاهای ایران در فقر و محرومیت بودند و هیچ گونه امکاناتی به آنها اختصاص داده نشده بود، بعد از دهه ۴۰ نیز با وجود تشکیل سپاه دانش و سپاه بهداشت و اعزامشان به برخی از مناطق روستایی، همچنان روستاها در فقر و محرومیت به سر می‌بردند، چرا که این اقدامات تنها بخش بسیار کوچکی از مناطق بسیار گسترده‌ی روستایی ایران را پوشش می‌داد و همان نیز به طور ناقص و گزینشی عمل می‌شد. نتیجه‌ی این فقر و محرومیت روستائیان مهاجرت گسترده و هجومشان به شهرها را در پی داشت.

در رابطه با وضعیت روستاها پیش از انجام اصلاحات ارضی باید گفت که تقریباً اکثر مراکز روستانشین کشور چیزی جز ویرانه نبود، در برخی مناطق سال‌ها بود که کسی برای نگهداری و مرمت قنات‌ها کاری نکرده بود، و دولتها مسئله نیاز به آموزش و بهداشت در روستاها و بخصوص عمران و نوسازی دهات و مناطق روستانشین کشور را نادیده گرفته بودند و در موارد بسیاری نیز اعتبارات و امکانات اختصاص یافته برای عمران و نوسازی روستاها به مصرف واقعی خود نرسیده و صرف اجرای طرح‌های عمرانی در مناطق شهری شده بود (مجله‌ی جهاد، ۱۳۶۲: ۱۶) پس از اصلاحات ارضی نیز علی‌رغم ادعاها و تبلیغات رژیم پهلوی، بهبودی در وضعیت معیشتی روستائیان پدید نیامد بلکه با کاهش تولید و در نهایت کاهش نقش کشاورزی در اقتصاد ملی به جدایی شهرها و افزایش فاصله میان شهر و روستا انجامید. (ازغندی، ۱۳۸۳: ۱۹۳) نیکی کدی نیز به این موضوع بسیار مهم اشاره دارد این که حتی مواد انقلاب سفید و تشکیل سپاه دانش نیز نتوانست چهره فقر را از روستاها بزدايد: "ارائه کمک‌های اقتصادی و یا فنی و یا کمک در جهت تشکیل اجتماعات تعاونی چند منظوره، اقدامات ناچیزی انجام می‌داد. در بعضی از زمینه‌ها در تعداد کمی از روستاها پیشرفت ناچیزی حاصل شده بود که از آن جمله می‌توان از سپاه دانش و نیز مکمل آن سپاه بهداشت نام برد که محدوده کمتری را شامل می‌شد. اما در مسائل اولیه‌تری چون تولید محصول، دولت اقدام ناچیزتری به عمل

آورد. تقریباً هیچ گونه کوششی در زمینه جمع آوری امکانات به منظور تهیه ماشین آلات به عمل نیامد. ارائه خدمات توسعه و نیز آموزشهای فنی نیز در حدی بسیار پایین و غیر مکفی بود. (کدی، ۱۳۷۵: ۲۸۸-۲۸۹)

در آخرین سال حاکمیت پهلوی در ایران یعنی ۱۳۵۷، جامعه‌ی روستایی ایران بنا بر آخرین سرشماری، حدود ۸/۶٪ آبادی‌های مسکونی دارای آب، ۱۶٪ دارای راه شوسه و آسفالت، کمتر از ۳٪ دارای مرکز بهداشت و حدود ۷٪ دارای مرکز خدمات روستایی بودند. (شکوری، ۱۳۸۴: ۱۲۱-۱۲۵) همچنین تا سال ۱۳۵۷ تنها تعداد ۵۵۹۲۱۸ خانوار روستایی با جمعیت حدود ۲/۹۰۷/۹۳۵ نفر از نعمت برق برخوردار بودند که ۶/۱٪ از جمعیت را تشکیل می‌داد. (سلیمان دارابی، ۱۳۸۴: ۱۲۱) این نتایج هنگامی قابل توجه به نظر می‌رسد که بدانیم جمعیت روستایی ایران تا سال ۱۳۵۵ براساس سرشماری نفوس و مسکن از جمعیت شهری بیشتر بوده است. یعنی در سال ۱۳۴۵ تعداد ۶۲٪ و در سال ۱۳۵۵ تعداد ۵۲٪ از کل جمعیت ایران در روستاها سکونت داشته‌اند. (سلیمان دارابی، ۱۳۸۴: ۲۰۲) میزان بالای مهاجرت از روستا به شهرها از دیگر دلایل محرومیت روستاها در ایران دوره پهلوی بود. طبق آمار از سال ۱۳۳۰ تا ۱۳۴۰ در عرض ده سال اول فقط ۴/۱٪ از جمعیت روستایی کاسته شد و بر جمعیت شهری افزوده شده است. ولی در ده سال دوم (۱۳۴۰-۱۳۵۰) ۶/۸٪ از جمعیت روستایی کاسته شده یعنی ۲/۷٪ در دهی دوم رشد مهاجرت بوده است. (حسینیان، چهارده سال...، ۱۳۸۳: ۳۵۲) از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۵ در کمتر از پنج سال ۶/۷٪ جمعیت روستایی به شهر مهاجرت کرده بودند: "تهران بزرگترین کانون این انفجار عظیم جمعیتی بود که جمعیتش از ۲/۵ میلیون نفر در ۱۳۴۹ به ۵ میلیون نفر در سال ۱۳۵۶ رسید." (فوران، ۱۳۷۷: ۴۷۱) مهاجرت میلیون‌ها روستایی بعد از انجام اصلاحات ارضی و در طول برنامه سوم آغاز شد که در برنامه‌ی پنجم و بعد از گران شدن نفت به اوج خود رسید. (رزاقی، ۱۳۷۴: ۱۲۵)

پارسونز در ادامه خاطراتش در صفحه ۱۳۵ در سخنانی تحریف گونه ماهیت انجام کودتا را پس از خروج شاه از کشور تکذیب می‌کند و می‌نویسد: "در اواسط اکتبر من و سولیوان با تأیید و حمایت نخست وزیر، به دیدار ژنرال اویسی فرماندار نظامی رفتیم. به او گفتیم که در میان افسران شایعاتی پخش شده، مبنی بر اینکه انگلیس و آمریکا از یک کودتای نظامی علیه دولت استقبال خواهند نمود. می‌خواستیم بدانند این شایعات بی پایه و اساس است و دولتهای متبوعمان، هر دو از برقراری دموکراسی رو به پیشرفت به عنوان تنها راه حل برون رفت از این بحران حمایت می‌کنند." وی در ادامه‌ی خاطراتش در صفحه ۱۸۲ درباره‌ی مأموریت هایزر به ایران می‌نویسد: "در حالی که سیاست دولت آمریکا و سولیوان یک راه‌حل سیاسی بود و در آن شرایط از بختیار پشتیبانی می‌نمود. در اوایل ژانویه ژنرال هایزر معاون فرماندهی نیروهای سازمان آتلانتیک شمالی با مأموریت ویژه‌ای به تهران آمد. مأموریت او تا آنجا که من اطلاع یافتیم، این بود که ژنرال‌ها را از فکر یک اقدام نظامی یا کودتا بازدارد و در عوض آنها را به حمایت از حکومت بختیار پس از خروج شاه، وادار سازد. البته من در مورد این دسیسه‌ها و توطئه‌های مخفیانه چندان محرم شمرده نمی‌شدم و اطلاعات من در این زمینه مبتنی بر شنیده‌هایم بود."





همزمان با تشکیل کنفرانس گوادلوپ و با عمیق‌تر شدن بحران در ایران و قطعیت یافتن خروج شاه، ایالات متحده به دنبال حفاظت از منافع خود در ایران انقلابی، ژنرال رابرت هایزر را که در آن زمان معاون فرماندهی نیروهای آمریکا در اروپا بود، به ایران فرستاد. (هایزر، ۱۳۶۵: ۱۱) این سفر بدون هماهنگی با دولت ایران و به صورت پنهانی صورت گرفت. او با یک هواپیمای باری ۷۴۷ که وسایل نظامی به ایران حمل می‌کرد، وارد تهران شد. (برژینسکی، ۱۳۶۲: ۳۸۵) آنچه که هایزر در ایران می‌بایست به انجام رساند، به روایت خودش همان بود که کریمت روزولت در سال ۱۳۳۲ انجام داد. (هایزر، ۱۳۶۵: ۱۱) اردشیر زاهدی آخرین سفیر شاه در ایالات متحده نیز همین نظر را دارد: "خود آمریکاییان نیز به درستی نمی‌دانستند که او به چه منظوری به ایران آمده است. به اعتقاد من قصد او از این سفر در درجه اول زمینه برای فراهم کردن کودتا بود." (اباصلتی و میرهاشم، ۱۳۸۰: ۹) از مجموع اخبار و مستندات چنین به نظر می‌رسد که وی در سفر خود به ایران چند مأموریت عمده بر عهده داشت: جلوگیری از هر گونه عملیات خودسرانه و نسنجیده ارتش موقع خروج شاه از ایران و وادار ساختن آنان به پشتیبانی از دولت بختیار که مورد حمایت آمریکا بود. (هایزر، ۱۳۶۵: ۱۸۳) همچنین بررسی امکان کودتای نظامی در صورت لزوم هدف بعدی او بود: "اطمینان یافته بودم که فرماندهی ارتش در کشور می‌ماند و سازمان نظامی از هم نمی‌پاشد. تا جایی که در توانم بود، با توجه به سنت وفاداری عمیق آنان به شاه، حمایت نظامی را متوجه رئیس غیر نظامی دولت، آقای بختیار، نمودم. ارتش را هم به تدوین طرح‌های مناسب برای در دست گرفتن قدرت در کشور ترغیب کرده بودم و این طرح‌ها تهیه شده بود. سرانجام از دیدگاه نظامی، ثابت کرده و نشان داده بودم که آمریکا نیازهای تدارکاتی آنها را تأمین و تحت هر شرایطی از آنان پشتیبانی خواهد کرد." (هایزر، ۱۳۹۰: ۳۶۶) مطبوعات و رسانه‌های خارجی نیز در این باره به تفسیرهای متفاوتی دست زدند. روزنامه پراودا ارگان حزب کمونیست شوروی در این باره نوشت هایزر مأموریت دارد به عنوان نایب السلطنه در ایران فعالیت کند و برای دستیابی به این سمت می‌بایست یک کودتای خزانده را با کمک سران نظامی هوادار سلطنت، که تا این زمان از شاه فرمان می‌گرفتند، هدایت نماید و این به معنای آن است که هایزر به همراه دولت و سران ارشد نظامی مسئول خونریزی‌های روزانه در خیابانهای تهران و دیگر شهرهای کشور است. (فردوست، ج ۱، ۱۳۷۰: ۶۰۰)

پارسونز در صفحه ۱۴۳ خاطراتش در سخنان تحریف آمیز دیگری از موافقت امام در مبارزه و مخالفت نکردن با رژیم پهلوی به شرط برگزاری فراندوم می‌نویسد: "وقتی پیش شاه رفتم، سولیوان هم آنجا بود... شاه به ما گفت پیامی از کریم سنجابی در پاریس دریافت کرده، مبنی بر اینکه [امام] خمینی (ره) را متقاعد نموده به شرط آنکه در رژیم فراندومی فوری برقرار شود، از حمله به رژیم دست بردارد."

کریم سنجابی رهبر جبهه ملی دو دیدار در روزهای سیزدهم و چهاردهم آبان ۱۳۵۷ با امام خمینی (ره) در نوفل لوشاتو داشت. (راعی گلوجه، ۱۳۸۴: ۴۰) در مرتبه ی دوم دیدار امام خمینی (ره) پذیرفتن مجدد او را به اعلام صریح مواضع اش در مورد سلطنت و محمد رضا پهلوی مشروط کرد، چرا که سنجابی پیش از سفر به پاریس، طی مصاحبه‌ای اعلام کرده بود از نظر او



مسأله عمده و اساسی دموکراسی و آزادی است، نه رژیم سلطنتی و یا جمهوری. (نجاتی، ۱۳۹۰: ۷۲۰) در دیدار دوم سنجابی بیانیه‌ای سه ماده‌ای درباره رژیم پهلوی تهیه کرده بود. آقای حاج مانیان که از مبارزین و معتمدین خوشنام و با سابقه بازار بود متنی را که دکتر سنجابی تهیه کرد بود، به امام ارائه داد و امام با افزودن یک یا دو کلمه به متن آن را تأیید کردند. (یزدی، ۱۳۷۹: ۳۱-۳۳) کریم سنجابی در این باره می‌گوید: "در آنجایی که نوشته بودم بر طبق اصول دموکراسی و موازین اسلامی ایشان (امام خمینی) با خط خودشان کلمه استقلال را هم اضافه کردند." (سنجابی، ۱۳۸۱: ۳۳۱) مفاد بیانیه ۳ ماده‌ای چنین بود: ۱- سلطنت کنونی به سبب تجاوز به قانون اساسی و حذف آزادی‌های لازمه مشروطیت فاقد پایگاه قانونی و شرعی است. ۲- تازمانی که وضع سلطنت استبدادی کنونی باقی است جنبش ملی و اسلامی ایران حاضر به شرکت در هیچ ترکیب حکومتی نخواهد بود. و ۳- نظام مملکت ایران باید با مراجعه به آراء عمومی معلوم بشود. (سنجابی، ۱۳۸۱: ۳۲۹-۳۳۰) بنابراین همانطور که ذکر شد، امام خمینی (ره) پس از آنکه کریم سنجابی سخنان و مکتوباتش را تغییر داد، حاضر به دیدار وی شد و هیچگونه موافقتی با رژیم و دست برداشتن از مبارزه را نپذیرفت.

## ۲. وجود اشتباهات تاریخی و دروغ پردازی

پارسونز به دلیل عدم استفاده از منابع، در ذکر تاریخ دقیق حوادث دقت کافی را منظور نداشته است، به عنوان نمونه در صفحه‌ی ۱۶۴ خاطراتش دچار اشتباه شده است و تصور کرده است روز تاسوعا روز شهادت حضرت امام حسن (ع) می‌باشد در حالیکه امام حسن مجتبی (ع) در روز ۲۸ صفر سال ۵۰ هجری قمری به شهادت رسیده است. هم چنین در صفحه ۲۸ به نقل از شاه زمان حمله اعراب به ایران را ۱۲۰۰ سال قبل مطرح کرده است. چون این مطلب را ایشان در سال ۱۹۷۴ م- ۱۳۵۲ ش مطرح کرده در تبدیل آن به سال قمری سال ۱۳۹۳ ق درست می‌باشد. هم چنین در صفحه‌ی ۲۲۱ در ارتباط با جنگ عراق با ایران به اشتباه کشور عراق را همسایه شمالی ایران عنوان نموده است. پارسونز در صفحه ۱۳۹ دروغ دیگری را مطرح کرده است. وی می‌نویسد شریف امامی نمایندگانی برای دیدار با امام به پاریس فرستاد. "...در نیمه‌ی اول ماه، شریف امامی نمایندگانی به نزد [امام خمینی] فرستاد تا سه مطلب را به اطلاع برسانند: اول آنکه تحریکات او تاکنون جان صدها مسلمان را گرفته است. آیا این کار درستی برای یک آیت‌الله است؟ دوم آنکه او نمی‌تواند شاه را پایین بیاورد. شاه وقتی او بمیرد نیز بر تخت سلطنت تکیه خواهد زد. سوم آنکه، اگر او به ایران بازگردد دستگیر خواهد شد. خمینی جوابی نداد."

موضوع تماس دولت شریف امامی با امام خمینی در صحبت‌های شریف امامی که گفت ما با جامعه روحانیت گفتگو می‌کنیم به صورت تلویحی ذکر شده بود. (سفری، ج ۳، ۱۳۷۷: ۶۷۵) با این صحبت‌های کلی شریف امامی، دو روزنامه اطلاعات و کیهان در ابتدا شایعاتی که درباره چنین تماس‌هایی پخش شده بود را بازتاب دادند. در بالای صفحه روزنامه اطلاعات با عنوان



بزرگی نوشته شده بود: عکس العمل های شایعه تماس با حضرت آیت الله العظمی خمینی. (اطلاعات، ۷ شهریور ۱۳۵۷) پس از رقابت این دو روزنامه در پخش خبری مبنی بر اعزام نمایندگان برای دیدار با امام خمینی، سرانجام روزنامه اطلاعات نوشت: "دیشب در تهران گفته شد که این امکان مطرح است که دولت با آیت الله خمینی تماس حاصل کند، اما هیچ هیأتی بدین منظور تعیین نشده و اعزام نگردیده است." (اطلاعات، ۷ شهریور ۱۳۵۷)

امام خمینی (ره) به محض شروع به کار دولت شریف امامی در ۶ شهریور پیامی خطاب به ملت ایران صادر کردند. ایشان در این پیام تاریخی خود این حرکت رژیم را توطئه خواندند و روی کار آمدن شریف امامی را تبدیل مهره به مهره‌ای که از اول با اسلحه فریب و ریاکاری وارد میدان شده است با هدف اغفال ملت و شکستن نهضت اسلامی و هدر دادن خون جوانان عزیز اسلامی دانستند. (صحیفه امام، ج ۳، ۱۳۷۸: ۴۴۹) ایشان تمامی ادعاهای شریف امامی درباره بستن موقت قمارخانه‌ها، احترام به علما، به کارگیری دوباره تقویم اسلامی و... در برابر خواست اصلی ملت ایران که "ما شاه و سلسله پهلوی را نمی‌خواهیم" بی پایه و ارزش قلمداد کردند و سخن نهایی خود خطاب به مردم ایران گفتند: "هیچ روحانی با دولت ظلم و با اشخاص ستمگر که قرآن و احکام اسلامی را به بازی گرفته‌اند آشتی نمی‌کند و نمی‌تواند بکند." و در اعلامیه‌ی شب عید فطر اعلام داشتند که این وظیفه همه مسلمانان است که تا آخر در برابر رژیم بایستند، وعده‌های نادرست را رد کنند، بر نیروهای مسلح چیره شوند و تا اخراج این "ظالم غارتگر" از ایران به مبارزه ادامه دهند. (صحیفه امام، ج ۳، ۱۳۷۸: ۴۵۰ - ۴۵۱)

پارسونز در صفحه‌ی ۱۸۳ به اشتباه جانشین ارتشبد اویسی فرماندار نظامی تهران را ژنرال نجیمی مطرح کرده است. در حالی که پس از خروج اویسی به بهانه معالجه بیماری از کشور در ۱۴ دی ۱۳۵۷ جانشین وی سپهبد مهدی رحیمی شد. (اطلاعات: ۱۳۵۷/۱۰/۱۶)

### ۳. تناقض گویی

تناقض گویی در بیان رخداد های تاریخی یکی دیگر از نکاتی است که در خاطرات پارسونز به وضوح دیده می‌شود به طوری که اصالت متن را دستخوش تغییر کرده است. پارسونز در خاطراتش ابتدا وقایعی را بیان کرده و چندین صفحه بعد نوشته‌های قبلی خود را نقض کرده است. به عنوان نمونه در صفحه ۱۹۵ می‌نویسد: "انقلاب ایران حادثه‌ای است که از نظر عظمت می‌توان آن را با انقلاب‌های فرانسه و روسیه مقایسه نمود... انقلاب ایران، فروپاشی کامل یک نظام استبدادی، قوی، متمرکز و مورد حمایت نیروی نظامی متحد و وفاداری بود که در ویرانه‌های آن، ایرانی کاملاً متفاوت سر بر آورد که تقریباً از همه نظر با حکومت قبلی تفاوت داشت." ولی ناگهان در صفحه ۲۲۰ وی صد و هشتاد درجه تغییر جهت داده و می‌نویسد: "آنچه بین سالهای ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹ اتفاق افتاد، انقلاب نبود.... مطمئناً روشنفکران با [امام] خمینی برای سرنگونی شاه متحد شدند. اما حداقل در زمان حاضر سیاست بی رحمانه و خشن سرکوب آنها را از ساختار قدرت حذف نموده است. آن‌ها... یا ساکت‌اند، یا مرده، یا در زندان و یا

در تبعید... "در جایی دیگر می‌گوید: "از قرن شانزدهم به این طرف، فقط یک انقلاب در ایران به وقوع پیوسته، و آن انقلابی است که توسط رضا شاه پهلوی انجام شد و توسط پسرش، محمدرضا شاه پهلوی پرداخته و تکمیل شد." (پارسونز، ۱۳۹۰: ۲۱۹) به عقیده سفیر سابق انگلیس در ایران اگر انقلاب را به معنی تغییر بنیادی زیر بنای یک جامعه تلقی کنیم این کار را فقط پهلوی‌ها کردند و انقلاب اسلامی ایران در واقع فقط آثار این تغییرات بنیادی را از میان برده است. ولی نویسنده حتی در این تفسیر و توجیه خود هم دچار تناقض می‌شود و می‌گوید: "او [رضا شاه] تا قبل از سقوطش در سال ۱۹۴۱ فقط توانست خراشی سطحی در جامعه‌ی ایرانی پدید آورد..." (پارسونز، ۱۳۹۰: ۲۲۳)

در واقع این تناقض گویی‌ها بیشتر ناشی از حب و بغض‌هایی است که نویسنده همواره بدان مبتلا بوده و باعث شده تا نتواند رویه‌ی مشخصی را در نگارش کتاب دنبال کند. وقتی خواننده خاطرات پارسونز را مرور می‌کند، پیوسته با تناقضات وی از وقایع مختلف روبرو می‌شود که هدف خاصی را از این استدلال‌ها دنبال می‌نماید. پارسونز با هدف منحرف کردن ذهن خواننده از حقایق و سوق دادن وی به سوی اتهام‌هایی است که عامدانه به دنبال اثبات آنهاست.

#### ۴. عدم رعایت شیوه نگارش علمی و پراکنده گویی

پارسونز علی‌رغم سوابق تجربی و علمی خود به عنوان یک دیپلمات و سفیر، اصول اولیه نگارش علمی را رعایت نکرده است. با بررسی خاطراتش، وی را کاملاً بیگانه با اصول و قواعد نگارش می‌بینیم. او در خاطرات خویش به بعضی از اصول نگارشی پایبند نیست، برای هیچ کدام از نقل قول‌های مستقیم یا غیر مستقیم منبع و ماخذی ذکر نمی‌کند. اشکال دیگر کتاب نداشتن فهرست منابع است. در واقع مشخص نمی‌باشد منبع اطلاعات نویسنده خاطرات چه چیزی بوده است. امثال این بی‌دقتی‌ها و نبود منابع معتبر و علمی جهت ارجاع رخدادها و وقایع از ارزش علمی کتاب کاسته است. در یک اثر علمی فهرست منابع یکی از مهم‌ترین بخش‌ها است که هم مورد استفاده محققین دیگر است و هم در ارزیابی اثر اهمیت دارد.

همچنین در ساختار و فهرست مطالب کتاب، هماهنگی بین فصول مشاهده نمی‌شود؛ پارسونز در تقسیم بندی فصول کتابش استانداردهای علمی را رعایت نکرده است و نوعی پراکندگی در کتاب دیده می‌شود. وی در فصل دوم با عنوان "۱۹۷۴-۱۹۷۵" به خاطرات خویش می‌پردازد. در فصل سوم با عنوان "رژیم پهلوی" به ماهیت رژیم پهلوی (شاه، دربار، خانواده سلطنتی، دولت، نیروهای مسلح، ساواک) پرداخته است. پارسونز در فصل چهارم با عنوان "سفارت" به برنامه‌های اقتصادی و فرهنگی سازمان‌های دولتی و نیمه دولتی مرتبط با سفارت انگلستان در ایران طی سالهای مذکور پرداخته است. بهتر بود که با یک ترتیب منطقی تاریخی به خاطرات خویش طی سالهای ۱۹۷۴-۱۹۷۹ می‌پرداخت و فصول سوم و چهارم را در درون دیگر فصول تلفیق می‌کرد.



## ۵. توهین به مردم انقلابی و مذهبی

از دیگر نقدهایی که بر این کتاب وارد است، توهین پارسونز به مردم انقلابی، مبارز مذهبی می‌باشد. وی تظاهرات مردم به منظور مقابله با رژیم مستبد و وابسته پهلوی را وحشیگری توصیف کرده است. (پارسونز، ۱۳۹۰: ۱۴۷) و در جایی دیگر از کتاب خویش می‌نویسد: «.. اما در ماه روزه، رمضان، فتنه‌ها و آشوبهایی جدی به وقوع پیوسته بود. جماعتی که با روزه داری دچار کج خلقی شده و با سخنرانی ملاها به هیجان آمده بودند، دوره‌ای از شورش و خشونت های شبانه برپا کرده، از مساجد به سمت خیابان‌ها یورش برده و علیه مظاهر مدرنیته، پهلویسم و فرهنگ غیر اسلامی دست به تظاهرات و داد و فریاد زده بودند».

(پارسونز، ۱۳۹۰: ۱۱۶)

## ۶. تحلیل‌های نادرست

پارسونز در صفحه ۲۲ خاطراتش در تحلیلی نادرست می‌نویسد: "ما می‌دانستیم که طبقات مذهبی در ایران سرسختانه با دیدگاه شاه مبنی بر تبدیل ایران به یک کشور صنعتی و مدرن غربی مخالف‌اند".

از دیرباز از سوی بیگانگانی چون پارسونز، سلطنت طلب‌ها گفته می‌شود که روحانیت به دلیل داشتن دیدگاه‌های ارتجاعی مخالف پیشرفت و توسعه کشور می‌باشند. رضاخان نیز چنین نگاهی داشت و بعد از او فرزندش محمدرضا در سال ۱۳۴۱ پس از تصویب و همه پرسی انقلاب سفید مخالفان خود و به ویژه روحانیت را به ارتجاع متهم کرد. (دلاوری، ۱۳۹۰: ۳۲۴) اما تاریخچه تعامل روحانیت با ابعاد مختلف مدرنیته از گذشته تا کنون، بی پایه بودن چنین دیدگاهی را مشخص می‌سازد.

در رابطه با مخالفت‌های روحانیون با وابستگی ایران به غرب، امام خمینی پیش‌تاز چنین حرکتی بودند. ایشان با تذکر دادن نسبت به ظرفیت‌های داخلی تولید کشاورزی، سیاست‌های اقتصادی رژیم را به شدت به چالش می‌کشند: "حالا هم همه چیز از آنجا می‌آید، همه چیز از خارج می‌آید... خیلی با مباحثات [می‌گویند] که ما چقدر گندم وارد کردیم، چقدر جو وارد کردیم... خوب بیچاره! اینکه باید خجالت بکشید. شمایی که باید گندم صادر کنید. شمایی که یک آذربایجان‌تان بس بود برایتان و باقی‌اش را باید صادر کنید، حالا نشستید مباحثات می‌کنید که ماییم که باید وارد کنیم! باید خجالت بکشید". (صحیفه امام، ج ۳، ۱۳۷۸: ۲۵۰ - ۲۵۱)

همچنین سیاست صنعتی شاه از منظر امام خمینی موجب وابستگی بیشتر ایران به خارج بود، زیرا "سیاست صنعتی رژیم شاه، توسعه صنایع مصرفی و موتناژ و وابسته کردن صنایع به صنایع اجنبی است". (صحیفه امام، ج ۴، ۱۳۷۸: ۵۰۶) امام معتقد بود که اصلاً برنامه انقلاب سفید برای این بود که ایران "یک بازار بشود برای امریکا، امریکا گندم‌هایش را می‌ریخت... توی دریا... حالا بهتر از این چی که بدهد به ایران و از آن نفت بگیرد". (صحیفه امام، ج ۵، ۱۳۷۸: ۵۵)

همچنین پارسونز در خصوص امام خمینی می‌گوید اینکه او آمد تا کار مشکل برگرداندن چرخ زمان به ۶۰ سال قبل را انجام دهد ورژیمی ضد انقلاب را تأسیس نموده که ایران قرن ۱۹ را تداعی کند. (پارسونز، ۱۳۹۰: ۲۲۱) امام خمینی (ره) در پاسخ

به اتهامات پیرامون ارتجاع روحانیت که با پروپاگاندا و تبلیغات وسیع رژیم همراه بود، بیان می‌فرمودند: "این جور نیست که اگر یک حکومت اسلامی پیدا بشود، دیگر زندگی مردم را به هم می‌زند؛ و توپ و تانک و این چیزها دیگر نمی‌خواهیم و ما می‌خواهیم الاغ سوار بشویم؛ حرف‌های مفت است که می‌زنند، کجای قرآن، کجای احکام قرآن، کجای احکامی که خود روحانیون [دارند] یک همچو کلمه‌ای از شان صادر شده است که ما با مظاهر تجدد مخالفیم ما با مظاهر انحراف مخالفیم" (صحیفه امام، ج ۴، ۱۳۷۸: ۵۴) کدام روحانی گفته است که اگر رادیو حرف صحیح بزند، اگر تعلیمات صحیح بدهد ما با آن مخالف هستیم؟... ما با این سردمدارهایی که مملکت ما را ضایع دارند می‌کنند مخالفیم" (صحیفه امام، ج ۴، ۱۳۷۸: ۵۵) ایشان با هوشیاری کامل از تبلیغات دشمنان، با روشنگری توانستند که توده‌های مردم را نسبت به نقشه‌ها و توطئه‌های استبداد داخلی و استعمار خارجی آگاه سازند. سخن پایانی این که ارتجاعی بودن اتهامی بود که رژیم برای منفعل کردن و خارج ساختن آنان از عرصه‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و به طور کلی امور اساسی اجتماع مطرح ساخت.

پارسونز در فصل سوم خاطراتش با عنوان "رژیم پهلوی" در صفحه ۵۸ به ماهیت رژیم پهلوی (شاه، دربار، خانواده سلطنتی، دولت، نیروهای مسلح) می‌پردازد. وی در تحریفی دیگر در ارتباط با رابطه خاندان علم با انگلیس می‌نویسد: "خانواده‌ی او نسل اندر نسل طرفدار انگلیس بودند، و این نه به دلیل منافع شخصی یا چاپلوسی و تملق بود، بلکه به این خاطر بود که اعتقاد داشتند دوستی با انگلیس، بیشترین منفعت را برای ایران در پی دارد."

در عصر پهلوی اول و دوم نیز نمونه‌های فراوانی از خاندانها، مسئولین دولتی و غیر دولتی بودند که روابط با انگلیس به سود شخصی آنان پیوند خورده بود. یکی از این خاندانها، خاندان علم بود. خاندان امیر اسدالله علم از دیر زمانی در خدمت قدرت‌های استعماری قرار داشتند و اجداد او به ویژه پدرش، محمد ابراهیم شوکت الملک از عوامل مستقیم و حافظ منافع دولت بریتانیا در شرق ایران بود. سرکلارمونت اسکرین جاسوس نامدار انگلیسی که مدت‌ها در شرق ایران حضور داشت، در خاطرات خود شوکت الملک علم را می‌ستاید و ضمن تجلیل وی می‌نویسد: "... تا زمانی که در ایران یک یا دو مرد نظیر شوکت الملک وجود دارد نباید نسبت به این سرزمین ناامید شد..." (اسکرین، ۱۳۶۳: ۱۹۲) همچنین متن وصیت نامه‌ی اردشیر جی به طور آشکارا نقش قاطع وی در شناسایی و شکل دهی شخصیت سیاسی رضا خان در جهت تحقق اهداف انگلیس پس از کودتا در ایران پرده بر می‌دارد. محمد ابراهیم شوکت الملک از کسانی بوده که همکاری اطلاعاتی بسیار نزدیکی با شخص وی داشته است و در تحکیم قدرت رضا خان و سلسله‌ی پهلوی در ایران کمک‌های فراوانی در اختیار دولت انگلیس قرار داده است. (شاهدی، ۱۳۷۹: ۱۰۲) اکثر قریب به اتفاق سیاستمداران و کارشناسان تاریخ معاصر، شوکت الملک علم را برجسته‌ترین عامل انگلیس در ایران می‌دانند؛ نور الدین کیانوری دبیر کل حزب توده در این باره می‌گوید: "شوکت الملک علم، از عمال فوق العاده برجسته انگلستان و از طرف انگلیسی‌ها والی شرق ایران بود..." (کیانوری، ۱۳۷۲: ۲۱۵)





اسدالله علم فرزند شوکت الملک به عنوان رابط شاپورچی مأمور عالی رتبه‌ی اطلاعاتی - سیاسی انگلستان با دربار ایران، بیشترین نزدیکی را با انگلستان داشت. (علم، ج ۱، ۱۳۷۱: ۱۹۰-۱۹۱؛ شاهدی، ۱۳۷۷: ۲۴۶) وی در سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ تشکیلات جاسوسی گسترده‌ای را شکل داد و برای رسیدن به قدرت و پست نخست وزیری به کمک کارگزاران مستقیم انگلیس همچون برادران رشیدیان نیاز مبرم داشت. وی برای تسریع در سرنگونی علی امینی از پست نخست وزیری، به برادران رشیدیان متوسل شد. ارتشبد فردوست در این باره می‌نویسد: "در دوران دولت امینی، اسدالله رشیدیان از چهره‌هایی بود که هم بر اساس منافع شخصی خود، هم بر اساس تمایل دربار و هم در انطباق با تحریکات محافل سیاسی و اطلاعاتی "جمهوریخواه" و "محافظه کار" آمریکا و انگلیس، به یکی از مهم‌ترین کانون‌های مخالفت با امینی بدل شد." (فردوست، ج ۲، ۱۳۷۰: ۳۴۶) پرویز راجی آخرین سفیر شاه در انگلستان نیز در خاطرات خویش با عنوان خدمتگزار تخت طاووس به نقش اسدا.. علم در سیاست خارجی کشور با انگلیس تأکید می‌کند: "شاهنشاه تأکید می‌کردند که اصولاً خط مشی خارجی دولت از طریق وزیر دربار (اسدالله علم) اعمال می‌شود و نه به وسیله وزیر خارجه". (راجی، ۱۳۶۴: ۸۹) بنابراین چنین شواهدی نشان از این واقعیت دارد که از یک سو خاندان علم حفاظت از منافع بریتانیا را در ایران در دست گرفته بود و از سوی دیگر انگلستان نیز در پیشبرد مقاصد این خاندان کمک‌های شایانی انجام می‌داد.

پارسونز در صفحه ۸۹ خاطراتش در باره اجرای حقوق بشر در ایران، واکنش و نگرانی شاه درباره این طرح می‌نویسد: "شاه بیم و نگرانی خود از پیروزی کارتر در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در نوامبر ۱۹۷۶ را پنهان نمی‌کرد. او هرگز با روسای جمهور دموکرات آمریکا راحت نبود... اظهار نظرهای صریح کارتر درباره‌ی مسائل حقوق بشر در کشورهای جهان سوم، از جمله ایران، و تأکید او بر لزوم کاهش صدور اسلحه از آمریکا به این کشورها، بر بیم و نگرانی شاه افزود. به قدرت رسیدن کارتر یک دوران عدم اطمینان و بلا تکلیفی در روابط ایران و آمریکا به دنبال داشت".

یکی از مشهورات تاریخ معاصر که در بسیاری از منابع همچون کتاب خاطرات پارسونز مطرح شده است این است که «جیمی کارتر» شاه را دعوت به رعایت حقوق بشر می‌کرد. در واقع کارتر در جریان مبارزات انتخاباتی خود بیش از همه روی مسائل مربوط به حقوق بشر و صادرات اسلحه از آمریکا تکیه کرده بود و می‌خواست چهره دموکراتی را از آمریکا پس از جنگ ویتنام ارائه دهد. کارتر با ژست حقوق بشر جلو آمد، ولی بعد که منافع نامشروع آمریکا را در خطر دید، نشان داد که در مورد ایران اصراری بر رعایت حقوق بشر ندارد و از اقدامات شاه حمایت کرد.

برخی از روسای جمهور آمریکا در طول تاریخ ایالات متحده از واژگان «حقوق بشر»، «دفاع از آزادی» و «حقوق انسان‌ها» که متناسب با شرایط خاص جامعه‌ی داخلی و همچنین جامعه‌ی بین‌المللی بود، به مراتب بهره‌های سیاسی برده‌اند. نقطه آغاز پیوند حقوق بشر با دستگاه تصمیم‌گیری ایالات متحده از دوران کارتر آغاز شد. البته این سیاست ناشی از حکومت کارتر نبود، بلکه این خواست مردم و کنگره‌ی آمریکا بود که در پی جنگ ویتنام و افشاگری در مورد سیاست‌هایی که ایالات متحده در



آمریکای لاتین و دیگر کشورها با عنوان مبارزه با کمونیسم و حفاظت از منافع و ارزش‌های سنتی آمریکا دنبال می‌کرد، شدت گرفت. لذا اجرای آن ضرورت یافت. (چمنی، ۱۳۸۲: ۴۳ - ۴۴) دولت کارتر که در آغاز کار تبلیغات بسیاری برای ارتقاء حقوق بشر در سطح جهانی نموده بود، در نهایت در قبال ایران همان رهیافتی را در پیش گرفت که دولت‌های نیکسون و فورد اتخاذ کرده بودند. این مدعا را به وضوح می‌توان در سفر رسمی وی به ایران در دی ماه ۱۳۵۶ مشاهده نمود. زیرا این سفر مهم بود و افکار عمومی جهان، ایران را متحد بدون قید و شرط ایالات متحده می‌انگاشت. در واقع دیدار کارتر از تهران که ابتدا قرار بود کوتاه و تنها چند ساعت به طول انجامد، عملاً تبدیل به سفری اساسی با هدف ستایش از پادشاه ایران شد. کارتر، با سخنان دوستانه و صمیمانه‌اش که حاوی ستایشی تأکیدآمیز و استثنایی از شاه نیز بود، ایران را جزیره ثبات در خاورمیانه خواند و از رهبری شاه و محبوبیت او در میان مردمش سخن گفت. (طلوعی، ۱۳۸۴: ۳۳۵)

مهم‌تر از آن همان‌گونه که از برخی از اسناد پنتاگون برداشت می‌شود اصولاً تز حقوق بشر و سیاست فضای باز سیاسی در ایران، تنها یک شعار تبلیغاتی بود. به عنوان نمونه وقتی که در مذاکرات کمیته فرعی روابط خارجی سنای آمریکا از نماینده‌ی وزارت امور خارجه و نماینده‌ی رسمی وزارت دفاع سؤال می‌شود که آیا دولت کارتر هیچ ارتباطی میان فروش اسلحه و حقوق بشر در ایران ایجاد کرده است؟ پاسخ شنیده می‌شود: "دولت کارتر مطلقاً قصد تغییر سیاست گذشته را نداشته، و ایران از نظر ارتباط دادن دو سیاست فوق‌الذکر مستثنی می‌باشد". (محمدی، ۱۳۶۶: ۱۱۹؛ عمید زنجانی، ۱۳۹۱: ۲۲۰) سخنان سولیوان سفیر آمریکا در ایران نیز تأییدی بر این مدعاست. وی هنگامی که به ملاقات کارتر، برای گرفتن رهنمود رئیس‌جمهور جدید در مورد ایران رفته بود، در مورد شهرت بد ساواک در زمینه حقوق بشر از رئیس‌جمهور سؤال کرده بود، کارتر بدون تأمل گفته بود همکاری‌های اطلاعاتی ما با ایران، بخصوص با امکاناتی که برای نصب دستگاه‌های خبرگیری از شوروی در اختیار آمریکا قرار داده شده بسیار مهم و با ارزش است و تنها به این اشاره کرد بود که شاه سیاست خود را در این زمینه تعدیل کند. (سولیوان، ۱۳۶۱: ۱۴ - ۱۶)

آنچه آمریکایی‌ها از اجرای سیاست حقوق بشر انتظار داشتند نه فراهم آوردن زمینه‌ی مبارزات آزادی‌بخش، بلکه تعدیل قدرت دیکتاتوری‌های حاکم و ایجاد نوعی دموکراسی و آزادی بیان فرمایشی برای فروکش کردن خشم مخالفین بود تا کشورهای تحت استعمار آنان به دامان انقلاب‌های کمونیستی دچار نشوند. (چمنی، ۱۳۸۳: ۹۵) تمام تلاش‌های به اصلاح دموکراتیک و حقوق بشری چیزی نبود جز خواست دولتمردان آمریکایی که در پی امنیت پایگاه‌ها و منافع ایالات متحده در مناطق زیرنفوذ بودند. اقداماتی چون اعمال فشار بر رژیم‌های دیکتاتوری نظیر شاه در ایران یا سوموزا در نیکاراگوئه، صلح میان اسرائیل و مصر را در راستای چنین طرز تفکری می‌توان ارزیابی کرد. سایروس ونس به خوبی به این مسئله اذعان کرده است. هنگامی که از او پرسیدند: "اگر اجرای مقررات حقوق بشر به منافع و امنیت آمریکا ضربه بزند کدام یک مقدم هستند، گفت: البته حقوق بشر تا آن جایی مورد توجه می‌باشد که به امنیت ما لطمه نزد". (منصوری، ۱۳۶۴: ۱۶۰)



## نقد شکلی کتاب

کتاب غرور و سقوط ترجمه‌ی سید محمد صادق حسینی عسکرانی از نظر اغلاط تایپی و هم‌چنین نگارشی و ویرایشی دارای اشکالات اندکی می‌باشد که چندان قابل ذکر نیستند. به چند نمونه از اشکالات تایپی اشاره می‌شود: در صفحه‌ی ۱۶، «اجری» است نه «ارجی»، در صفحه‌ی ۳۱ سال برگزاری بازیهای آسیایی سال ۱۹۷۴ درست است نه ۱۹۸۴. در صفحه‌ی ۸۱ سه کلمه اول از سطر اول از حالت برجسته خارج شود. در صفحه‌ی ۵۶ «اعمال خیریه» درست است نه «اعمال خیر». هم‌چنین «برخلاف» درست است نه «علی رغم» و در همان صفحه «معماری سنتی» درست است نه «معماری خانگی».

از دیگر اشکالات کتاب این است که مؤلف در موارد متعددی از اشخاص و افرادی سخن گفته است که ماهیت و هویت این افراد برای خواننده مبهم و ناشناخته می‌باشد. بهتر بود که درباره‌ی افراد مذکور توضیحی در پاورقی داده می‌شد. به عنوان مثال در صفحه ۵۲ سخن از فردی به نام اورول آورده است. منظور از اورول "اریک آرتور بلر" با نام مستعار "جرج اورول" داستان‌نویس، روزنامه‌نگار، منتقد ادبی و شاعر انگلیسی می‌باشد. هم‌چنین پارسونز خاطرات خویش را به تاریخ میلادی گفته است که برای خواننده‌ی فارسی زبان نامأنوس است که لازم بود این نقیضه از سوی مترجم کتاب به تاریخ شمسی تبدیل می‌شد.

پارسونز علی رغم سوابق تجربی و علمی خود به عنوان یک دیپلمات و سفیر با سابقه اصول اولیه‌ی نگارش علمی را رعایت نکرده است. با مروری بر متن وی را کاملاً بیگانه با اصول و قواعد نگارش می‌بینیم. وی در خاطرات خویش به بعضی از اصول نگارشی پایبند نیست، برای هیچ کدام از نقل قولهای مستقیم یا غیر مستقیم منبع و مآخذی ذکر نمی‌کند. اشکال دیگر کتاب نداشتن فهرست منابع است. امثال این بی دقتی‌ها و نبود منابع معتبر و علمی جهت ارجاع رخدادها و وقایع از ارزش علمی کتاب کاسته است. در واقع در یک اثر علمی فهرست منابع یکی از مهم‌ترین بخش‌ها است که هم مورد استفاده محققین دیگر است و هم در ارزیابی اثر اهمیت دارد.

## نقد روشی کتاب

پژوهش علمی در هر رشته از مبادی معرفتی خاصی پیروی می‌کند که موفقیت در آن نیازمند داشتن روش می‌باشد. بنابر این، پژوهش‌های علمی در درجه‌ی اول نیازمند روش هستند؛ روش به معنای کاوش نظام مند درباره‌ی یک مسئله است که در نهایت به افزایش شناخت و درک ما از آن موضوع یا مسئله منجر می‌گردد. (هالت، ۱۳۷۹: ۵) یکی از متداول‌ترین و در عین حال مهم‌ترین روش‌های پژوهش در تاریخ استفاده از روش توصیفی است. این سبک که از آن به عنوان تاریخ‌نگاری نقلی و روایی نیز یاد می‌شود، بر توصیف صرف رخدادها و بیان چگونگی وقوع آنها مبتنی است. در این نوع تاریخ‌نگاری صرفاً به رخدادهای سیاسی و تحولات خاندهای حکومتگر پرداخته و از مسائل فراتاریخی در بیان تاریخ استفاده می‌شود. در پژوهش‌های توصیفی، راوی یا نویسنده می‌کوشد چگونگی وقوع یک حادثه یا تحول تاریخی را بیان کند. او به هیچ وجه در صدد بیان علت رخدادها

ویافتن روابط علی-معلولی میان پدیده‌ها نیست، بلکه با تشریح و توصیف چگونگی وقوع رخدادها رسالت او به پایان می‌رسد. نوع دیگر روش تحلیلی می‌باشد که در آن پژوهشگر ابتدا به توصیف علمی یک رخداد می‌پردازد و سرانجام به بیان علتها، تبیین و تفسیر آنها همت می‌گمارد. یعنی هم به چراها و هم به چگونگی‌ها در کنار یکدیگر پاسخ می‌دهد و بدین ترتیب شناخت کامل‌تری از یک تحول تاریخی به دست می‌دهد. با توجه به نقدهای مطرح شده در این مقاله می‌توان چنین برداشت نمود که آنتونی پارسونز خاطرات خود را به روش توصیفی-تحلیلی به نگارش درآورده است. او سعی کرده است بیان خاطراتش همراه با تحلیل و علت‌یابی حوادث باشد.

### نتیجه‌گیری

نقد یک اثر، واکاوی زوایای پنهان و آشکاری است که یک متن، به مثابه یک سوژه، آگاهانه یا به گونه‌ای ناخودآگاه اسیر امری غیرواقعی شده است؛ امری که نقد، در پی آشکار کردن آن است. در علم تاریخ، پژوهشگران و محققین مطالعات تاریخی نمی‌توانند باروش مشاهده مستقیم و تجربی حوادث و رخدادهای تاریخی گذشته را بررسی نمایند. در نتیجه لازم می‌آید به داده‌های تاریخی شاهدان پیشین اکتفا نمایند و با نقد علمی، واقعیت‌های تاریخی را از غیر واقعیتها تشخیص دهند. در تحقیق تاریخی، داده‌های صحیح و قابل استناد را شواهد تاریخی می‌نامند. شواهد تاریخی را بر اساس نقد درونی و بیرونی می‌توان از داده‌های تاریخی تمییز داد.

منظور از نقد مجموعه اصولی است که برای روشن ساختن ارزش منابع به کار برده می‌شوند. نقد علمی عبارت است از کشف نارسایی‌ها و مسائل مختلف مطرح شده در اظهارات و فهم کاستی‌ها و درک بهتر آن و بازسازی معنا و جنبه‌های واقعی آن. به همین دلیل، تردید سلاح مفیدی برای تحقیق است و نشانه آشکاری در پیشرفت علم و کشف حقایق بر جا می‌گذارد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی چند تن از سفرای خارجی طرفدار رژیم پهلوی خاطرات خویش را منتشر کردند. یکی از آنها آنتونی پارسونز (۹ سپتامبر ۱۹۲۲ - ۱۳ اوت ۱۹۹۶) آخرین سفیر انگلیس در ایران می‌باشد. وی در خاطرات خویش با عنوان غرور و سقوط که نخستین اثر او درباره‌ی مأموریت‌های سیاسی‌اش در خارج از انگلستان می‌باشد به حوادث و رخدادهای دوران سفارتش در ایران طی سالهای ۱۹۷۴-۱۹۷۹ پرداخته است. اهمیت خاطرات وی از این حیث است که وی کوشیده تا مشاهدات خود را درباره‌ی اشخاصی، نظیر: خاندان سلطنتی، رجال مملکتی، سفرا و نمایندگان خارجی، همچنین حوادث رخ داده طی سفارت پنج ساله‌اش در ایران از جمله: تحولات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی؛ اقدامات شاه؛ چگونگی تعارضات بین رژیم و مخالفانش؛ تظاهرات و نظایر اینها را تشریح و تبیین نماید. او سعی کرده است خاطراتش را همراه با تحلیل حوادث به نگارش در آورد.



در این مقاله سعی شده است تا پس از معرفی آنتونی پارسونز، کتاب وی در سه سطح شکلی، روشی و محتوایی نقد شود. نقد شکلی کتاب معطوف به ساختار و شیوه‌های سازماندهی اثر از جمله: فصل‌بندی، اسلوب نگارش بود. در حوزه‌ی نقد روشی می‌توان چنین برداشت نمود که آنتونی پارسونز خاطرات خود را به روش توصیفی-تحلیلی به نگارش درآورده است. او سعی کرده است بیان خاطراتش همراه با تحلیل و علت‌یابی حوادث باشد. پارسونز در قسمتهای از کتاب به تحلیل‌های درست و نادرستی پرداخته است که جزو نقاط ضعف و قوت این کتاب می‌باشد. در حوزه‌ی نقد محتوایی که معطوف به درون‌مایه‌ی کتاب بود، مواردی همچون صحت مطالب، صحت استنادات تاریخی و صدق استدلال‌ها مورد توجه قرار گرفت. در پژوهش تاریخ ارزشیابی منابع تاریخی را نقد تاریخی می‌نامند و این امر به دو شوه امکان پذیر است: الف) نقد بیرونی که ماهیت منابع را ارزشیابی می‌کند. ب) نقد درونی که محتوای منابع را بررسی می‌کند. نگارنده‌ی مقاله در نقد بیرونی کتاب غرور و سقوط کوشیده است تا صحت و اصالت اسناد و منابع تاریخی را روشن کند. آنگاه به بررسی و نقد درونی و محتوایی کتاب پرداخته است. نگارنده در این مرحله با سوالاتی مواجه بود که به دنبال پاسخ آن بود. سوالاتی چون: آیا این کتاب تصویری حقیقی از آن دوره تاریخی را ارائه می‌دهد؟ آیا پارسونز از صداقت و بی‌طرفی برخوردار بوده و حقایق را بیان کرده است؟ آیا انگیزه‌ای برای تحریف یا واژگونه جلوه دادن واقعیات داشته است؟ آیا تحت تأثیر فشار سیاسی، ترس یا غرور نبوده؟ انگیزه و هدف پارسونز از نگارش کتاب خاطراتش چه بوده است؟ چه مدت پس از بروز یک رخداد خاطراتش را نوشته و آیا توانسته آن چه را اتفاق افتاده به درستی نقل کند و آیا با شواهد دیگر توافق دارد؟ آیا از اهلیت و صلاحیت تخصص لازم برخوردار بوده است؟ نمونه‌ی فوق از انبوه پرسش‌هایی بود که ذهن ناقد را درگیر خود نموده بود که به آنها در این مقاله پاسخ داده شد.

## منابع

### الف) کتب

- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۳). تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی ایران (۱۳۵۷ - ۱۳۲۰)، تهران، سمت، چاپ دوم.
- اسکرین، سرکلارمونت (۱۳۶۳). جنگ جهانی در ایران (خاطرات سرکلارمونت اسکرین)، ترجمه‌ی غلامحسین صالح‌حیاری، تهران، سلسله.
- اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، ج ۲، (۱۳۶۸). ترجمه‌ی جواد شیخ الاسلامی، تهران، بنیاد موقوفات محمود افشار.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۷) ایران بین دو انقلاب، ترجمه‌ی احمد گل محمدی، ابراهیم فتاحی ولیلایی، تهران، نشرنی.
- برژینسکی، زیگنیو (۱۳۶۲). اسرار سقوط شاه و گروگانگیری، ترجمه حمید احمدی، تهران.
- پارسونز، آنتونی (۱۳۹۰). غرور و سقوط، ترجمه‌ی سید محمد صادق حسینی عسکرانی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

چمنی، فراز (۱۳۸۳). سیاست حقوق بشر کارتر و انقلاب اسلامی ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

حسینیان، روح الله (۱۳۸۳). چهارده سال رقابت ایدئولوژیک شیعه در ایران (۱۳۵۶ - ۱۳۴۳)، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

خاطرات حجت الاسلام اسماعیل فردوسی پور (۱۳۸۷). تدوین فرامرز شعاع حسینی و رحیم روحبخش، تهران، عروج.

خاطرات دوسفیر، (۱۳۷۵). نویسندگان: ویلیام سولیوان، آنتونی پارسونز، ترجمه محمود طلوعی، چاپ سوم، تهران، علم.

خاطرات سری آیرونساید (۱۳۷۳). به انضمام ترجمه متن کامل «شاهراه فرماندهی»، تهران، موسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی با همکاری موسسه خدمات فرهنگی رسا، چ اول.

خمینی، روح الله (۱۳۷۸). ولایت فقیه: حکومت اسلامی، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام، ۱۳۷۸

دلآوری، ابوالفضل (۱۳۹۰). جامعه شناسی تحولات ایران از انقلاب مشروطه تا قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، تهران، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی

راجی، پرویز (۱۳۶۴). خاطرات پرویز راجی، خدمتگزار تخت طاووس. ترجمه ح.ا. مهران. تهران، اطلاعات،

رحمانیان، داریوش (۱۳۹۱). ایران بین دو کودتا، تهران، سمت.

سفری، محمد علی (۱۳۷۷) قلم و سیاست، ج ۳، تهران، نامک.

سنجابی، کریم (۱۳۸۱). خاطرات سیاسی دکتر کریم سنجابی، تهران، صدای معاصر.

سولیوان، ویلیام (۱۳۶۱). مأموریت در ایران، ترجمه محمود مشرقی، تهران، هفته، چاپ دوم.

شاهدی، مظفر (۱۳۷۷). زندگانی سیاسی خاندان علم، تهران، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

شاهدی، مظفر (۱۳۷۹). مردی برای تمام فصول اسد الله علم و سلطنت محمد رضا پهلوی، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی

شکوری، علی (۱۳۸۴). سیاست های توسعه کشاورزی در ایران، تهران، سمت

صحیفه امام: (بیانات، پیام ها، مصاحبه ها، احکام، اجازات شرعی و نامه ها) ج ۴، ۳، و ۵، (۱۳۷۸). تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).

طیرانی، بهروز (۱۳۷۹). روزشمار روابط ایران و آمریکا، تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.

عاقلی، باقر (۱۳۸۰). شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، ج ۳، تهران، نشرگفتار و نشر علم.

علم، اسد الله (۱۳۸۲). یادداشت های علم، ج ۵، ویرایش و مقدمه علینقلی عالیخانی، تهران، کتابسرا.

علم، اسدالله (۱۳۷۱). گفتگوهای من با شاه (خاطرات محرمانه امیراسدالله علم)، ج ۱، زیر نظر عبدالرضا هوشنگ مهدوی گروه مترجمان، تهران، طرح نو، چاپ دوم.



- عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۹۱). انقلاب اسلامی ایران، (علل، مسائل و نظام سیاسی)، قم، دفتر نشر معارف.
- عمیدزنجانی، عباسعلی (۱۳۷۳). فقه سیاسی، حقوق اساسی و مبانی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۱، تهران، امیرکبیر.
- فردوست، حسین (۱۳۷۰). ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، تهران، اطلاعات.
- فردوسی پور، اسماعیل (۱۳۷۲). همگام با خورشید، قم، مجتمع فرهنگی اجتماعی امام خمینی.
- فوران، جان (۱۳۷۷). مقاومت شکننده (تاریخ تحولات اجتماعی ایران)، ترجمه احمد تدین، تهران، رسا.
- قره باغی، عباس (۱۳۶۸). اعترافات ژنرال، خاطرات ارتشبد عباس قره باغی (مرداد - بهمن ۵۷)، تهران، نشر نی.
- کاتوزیان، محمد علی همایون (۱۳۷۲). اقتصاد سیاسی ایران، از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه محمد رضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز.
- کدی، نیکی (۱۳۷۵). ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- کدیور، جمیله (۱۳۷۴). رویارویی ایران و آمریکا، تهران، اطلاعات.
- لنچافسکی، ژرژ (۱۳۵۱). غرب و شوروی در ایران؛ سی سال رقابت ۱۹۱۸-۱۹۴۸، ترجمه حورا یآوری، تهران، ابن سینا.
- محمدی، منوچهر (۱۳۶۶). تحلیلی بر انقلاب اسلامی، تهران، امیر کبیر.
- ملایی توانی، علیرضا (۱۳۸۶). درآمدی بر روش پژوهش در تاریخ، تهران، نشر نی.
- منصوری، جواد (۱۳۶۴). ۲۵ سال حاکمیت آمریکا بر ایران، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- نجاتی، غلامرضا (۱۳۹۰). تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران از کودتا تا انقلاب، تهران، رسا.
- هالت، کریستین (۱۳۷۹). پژوهش و پژوهش‌نامه نویسی، خلیل میرزایی و همکاران، تهران، روش.
- هالیدی، فرد (۱۳۵۸). دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران، ترجمه فضل‌الله نیک‌آیین، تهران، امیرکبیر.
- هایزر، رابرت (۱۳۶۵). مأموریت در تهران، ترجمه ع. رشیدی، تهران، اطلاعات.

## ب) مقالات

- پوریزدان پرست، سید محمد هاشم (۱۳۸۵). «مأموریت ویژه ژنرال هایزر برای سرکوبی انقلاب اسلامی»، مجله پانزده خرداد، شماره ۱۰.
- راعی گلوجه، سجاد (۱۳۸۴). «اشتباه بزرگ شریف امامی نقش مهاجرت امام خمینی (ره) به پاریس در تسریع سقوط حکومت پهلوی»، مجله زمانه، سال چهارم، بهمن و اسفند.

رزاقی، ابراهیم (۱۳۷۴). «الگوی توسعه‌ی برونزا و واژگونی نظام شاهنشاهی، انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن»، مجله معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها.

روستا، منطقه مغضوب (۱۳۶۲). (مروری تحقیقی و تحلیلی بر سیاست‌های استکبار جهانی و رژیم دست‌نشانده آن در تخریب روستاها و تشدید وابستگی)»، مجله جهاد، شماره ۶۱، بهمن.

سلیمان دارابی، حجت (۱۳۸۴). «جمهوری اسلامی و دگرگونی در ابعاد اجتماعی توسعه انسانی در ایران»، مجله پانزده خرداد، شماره ۵، پاییز.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی